



دو آیین نمایشی کهن در اراک

ناقالدی (ناقالی)

در گذشته‌ای نه‌چندان دور، در اراک و روستاهای آن نمایشی آیینی با نام «ناقالی» برگزار می‌شد. مرحوم انجوی شیرازی در جلد اول کتاب *چشن‌ها و آداب‌ها و معتقدات زمستان* به اجرای این آیین، در نقاط مختلف از استان مرکزی از جمله در اراک، محلات، آشتیان، خمین و ساوه اشاره دارد.

ناقالی (ناقالدی) از کلمه ترکی «نقالدی» یا «نقالده» به معنای «چقدر مانده است» گرفته شده است و منظور از آن چقدر از زمستان باقی مانده است می‌باشد.

نویسنده و محقق اراکی، مرتضی ذبیحی، در مورد مراسم و آیین ناقالی چنین می‌نویسد: «در بهمن‌ماه هر سال، هم‌زمان با جشن سده، چوپان‌هایی که گاو و گوسفند اهالی شهر را در بهار و تابستان به چرا می‌بردند؛ سروصورت و اندام

یوسف نیک‌فام

E-mail: y - ikFam@yahoo.com

گرچه از بنیان شهر اراک زمان چندانی نمی‌گذرد؛ اما همانند بسیاری از شهرهای دیگر کشور، سنت‌ها و آیین‌های نمایشی کهنی در آن وجود داشته است. این آیین‌ها که از جنبه‌های قوی نمایشی برخوردار بوده‌اند، با فرهنگ و ریشه‌های فرهنگی هر شهری و ناحیه‌ای هماهنگ شده و تفاوت‌هایی جزئی در نحوه اجرا و انجام آن داشته‌اند. اصولاً آیین‌های نمایشی، فعالیت‌های گروهی هستند که ریشه در باورها و اعتقادات جمعی مردم دارند.

«ناقالی (ناقالدی)» و «رَشکی و ماسی» دو نمونه از کهن‌ترین آیین‌های نمایشی در اراک بوده‌اند؛ که سال‌هاست به فراموشی سپرده شده و دیگر اجرا نمی‌شوند.



خود را با لباس نم‌دین می‌پوشانند و زنگوله‌هایی به دست می‌گرفتند و یا به خود می‌آویختند و به خانه اهالی شهر می‌رفتند و ضمن چوب‌بازی اشعاری می‌خواندند که بیت برگردان آن این بود:

ناقالی گنده‌گنده

چل رفته پنجا مونده
و بدین طریق ایام باقی‌مانده سال را یادآوری می‌کردند. یکی از افراد این گروه که لباس رنگارنگ به تن می‌کرد، «عروس ناقالی» و یکی دیگر «کوسه» نامیده می‌شد. در پایان نمایش و بازی، کوسه از حال می‌رفت و غش می‌کرد. (شاید به نشانه فقر و نداری) آن‌گاه سرپرست گروه می‌گفت: «این دس (دست) گرم کوسه، رو دل نرمه کوسه، کوسه مرده، نمرده» و با حالتی افسرده ضمن دعای اهل خانه، از آن‌ها تقاضای کمک می‌کرد. اهل خانه نیز به اندازه توان خود گندم، جو، نخودچی و کشمش و چیزهایی از این قبیل و گاهی هم وجه نقد نیاز آن‌ها می‌کردند. این نمایش در بیشتر خانه‌های شهر تکرار می‌شد.^{۲۴}

صورت کامل تری از نحوه و چگونگی اجرای

ناقالی در اراک، در ویژه‌نامه سومین جشنواره تئاتر استان مرکزی چنین آمده است: «... دسته کوسه، معمولاً بین پنج تا ده نفر بود. کوسه جبهه بلند نم‌دی را وارونه می‌پوشید و زنگوله‌هایی به آن آویزان می‌کرد و زنگوله‌هایی هم به دستان و زانوان داشت. صورت کوسه را سفید می‌کردند و یک تکه پوست بزغاله هم به سر می‌کشید که در آن سوراخ‌هایی برای دیدن و نفس کشیدن تعبیه شده بود. کمربندی از ریسمان و یا چرم پهن و یا پارچه‌ای به صورت شال به کمر می‌بست که از آن زنگوله‌هایی می‌آویخت، پایبج مخصوص چوپانان به پا و چوب‌دستی به دست، زن کوسه یا عروس که پیراهنی زنانه بر تن و چادری به سر داشت و هفت‌قلم آرایش شده بود و کفش‌های زنانه (کالش پلاستیکی) به پا می‌کرد و زنگوله‌هایی به خود می‌بست و معمولاً این نقش به عهده پسران نوجوان بین دوازده تا شانزده ساله بود.

«تکه‌ها» دو نفر که هرکدام با بوته و جارو دو شاخ بر سر می‌بستند و چند زنگوله به همراه داشتند و توبره یا سطلی برای جمع‌آوری هدایا و گروه نوازندگان که ساز و دهل می‌زدند گروه یا دسته کوسه درحالی‌که عده‌ای به‌ویژه کودکان و نوجوانان آنان را همراهی می‌کردند در کوچه‌ها به گردش درمی‌آمدند. کوسه در پیشاپیش گروه حرکت می‌کرد و با باز و بسته کردن دست‌ها و تکان دادن بدن خود، صدای زنگوله‌ها را درمی‌آورد.

کوسه به در هر خانه که می‌رسید وارد می‌شد و بقیه از پشت سر او وارد می‌شدند یک‌راست به سراغ در طویله گوسفندان می‌رفت و با چوب‌دستی ضربه‌ای به در می‌زد، با این اعتقاد که شگون دارد و موجب آمدن خیر و برکت و باروری و زایش گوسفندان و بزها می‌شود و سپس زنگوله‌ها را دوباره به صدا درمی‌آورد و می‌خواند:

ناقالی گنده‌گنده

چهل رفته پنجاه مانده

بزتان بَرّه می‌زاد

میشتان بزغاله می‌زاد

گره‌تان سگ‌توله می‌زاد

زنتان بچه می‌زاد

ناقالی به این بزرگی

کالا پالا نداره

مشتی رفته برآش بیاره

الله نگاهش بداره

ناقالی گنده‌گنده

چیزی باقی نمانده

بعد از آوازخوانی کوسه، «تکه‌ها» با هم چوب‌بازی می‌کنند و عروس و کوسه با هم می‌رقصند، گاهی هم کوسه با یکی از تکه‌ها کشتی می‌گیرد که نشانه رقابت بر سر عروس است. در این کشتی کوسه شکست می‌خورد و غش می‌کند، عروس بالا سر کوسه می‌آید و می‌خواند:

این دست گرم کوسه

این پای گرم کوسه

والا نمرده کوسه

آخ شوهرم، خاک به سرم

بعد عروس می‌گوید:

بختم، بختم، سوزن بدین بزمنم به رختم

زن صاحب‌خانه سوزنی به عروس می‌دهد، زیرا اعتقاد دارند که اگر ندهند بدبختی و تیره‌بختی به آن خانه روی می‌آورد.

اوج جشن و هنرنمایی کوسه و همراهان در منزل کدخدا یا بزرگ ده است. در این خانه کوسه هنرنمایی را به حد کمال می‌رساند و سنگ تمام می‌گذارد و صاحب‌خانه مبلغی پول و یا خوراکی به کوسه می‌دهد و کوسه می‌خواند:

دودمانت برقرار باد

سایه‌ات بلند باد

ارباب خودم مثل گذشته

مرتضی علی کمرشو بسته

البته دسته کوسه به در هر خانه‌ای که می‌روند اهل خانه به آن‌ها هدیه‌ای می‌دهند و اگر صاحب‌خانه ناخن خشک باشد کوسه می‌خواند:

ناقالی گنده‌گنده

صاحب‌خانه جامونده

مثل الاغ وامونده

توی خونه‌اش جامونده

«بعضی جاها مردم روز بعد از جشن می‌روند نزد کوسه و مقداری از غذا و خوراکی‌های جمع‌شده را از او می‌گیرند و می‌خورند و معتقدند که شگون دارد.»

ناقالی با نام‌های متفاوتی در سایر نقاط کشور مانند آذربایجان، زنجان و همدان اجرا می‌شده است.

نام‌های دیگر این نمایش آیینی، کوسه، کوسه گلین، عروسی کوسه، کوساکوسا، کسا گلین، کوسه کپنگ، کوسه کوسه بوده است.



بهزاد فراهانی بر اساس آیین ناقالی، نمایشنامه‌ای به همین نام نوشته که سال‌های پیش از انقلاب به کارگردانی عباس جوانمرد به روی صحنه رفت.

این نمایش آیینی، با مشترکاتی در اجرای آن، در همه نواحی، داشته است. بازیگران بزرگ و طراحی لباس یکسانی داشته‌اند. کوسه دو شاخ بر سر می‌گذاشته و نمذ چوپانی یا قبای بلندی می‌پوشیده و زنگوله‌هایی به خود می‌بسته و چوب‌دستی هم به دست می‌گرفته است. عروس ناقالی مردی زن‌پوش بوده که لباس زنانه می‌پوشیده است. از مشترکات دیگر، رقص کوسه و عروس و ناقالی، جنگ کوسه و مردی برای عروس و شکست کوسه در نبرد بوده است. تفاوت اصلی اجرای آن در نواحی مختلف، ترانه‌های خوانده‌شده در آن بوده است.

ریشه تاریخی ناقالی

ناقالی را می‌توان بازمانده‌ای از آیین «کوسه برنشستن» دانست. ابوریحان بیرونی در کتاب *التفهیم لوائل صناعة التنجیم* در مورد کوسه برنشستن نوشته است: «برنشستن کوسه چیست؟ آذرماه به روزگار خسروان، اول بهار بوده است و به نخستین روز، از دی بهر فال مردی بیامدی کو برنشسته بر خری و به دست کلاغی گرفته و به بادبیزن بر خویشتن باد همی‌زدی و زمستان را وداع همی‌کردی وز مردمان بدان چیزی یافتی و به زمانه ما به شیراز همین کرده‌اند. بضریت پذیرفته از عامل تا هرج ستاند از بامداد تا نیم‌روز بضریت دهد و تا نماز دیگر زبهر خویشتن ستاند و اگر از پس نماز دیگر بیابندش سیلی خورد از هر کس.»^۳

بیرونی در کتاب دیگرش با نام *آثارالباقیه عن القرون الحالیه* نیز در مورد همین مراسم چنین نگاشته است: «... آذرماه: اولین روز آن هرمز است و این روز سواری کوسه است و آن سنتی است مرسوم که مردی کوسه و خنده‌آور در این روز بر خری سوار شود و این سنت منحصر به مردم فارس است و چون این روز به علت اهمال کبیسه اشتداد سرماست این کوسه پارچه‌هایی برخود پیچیده و جامه‌های کهنه می‌پوشد تا برای شناخته شدن از جمع مردم علامتی باشد و غذاهای گرم و مسخن خورده و آشامیدنی‌های تسخین‌آور می‌نوشد و تن خویش را با روغن‌هایی که جلوی سرما را بگیرد چرب کرده سپس

بادبیزی بر دست گرفته و بر خود باد می‌وزیده و می‌گفته آه گرم است و مردم بر او می‌خندیده‌اند و آب بر او می‌افشانده‌اند و برف بر او می‌انداخته‌اند و پوست بر او می‌انداخته‌اند... و در عقب او این‌ها بوده تا اینکه زده است پادشاه ضری سنگین از این برف‌ها و محمل‌ها و باو نرسیده و با آن کوسج پاره گل سرخ بوده و به آن می‌زده است بر جامه‌های مردم و سرخ می‌کرده جامه‌های کسانی که او را چیزی نمی‌داده‌اند...»

محمود گردیزی در مورد آن می‌گوید: «... اما بهار جشن که او را رکوب کوسج گویند و اندر روزگار اکاسره این آذرماه به وقت بهار آمد و اندر این روز مردی کوسه را بر خر نشانندنی، جامه غلیله (زره و آستری که در زیر زره می‌پوشند) پوشیده و دستار خویش اندر سر بسته و بادبیزن برداشته خود را باد همی‌کردی و لختی از صور زمستانی بر خویشتن به رسن بسته داشتی و بدان اشارت همی‌کردی مردمان را که سرما

بادبیزی به دست می‌گیرد و خود را باد می‌زند و مردم با او می‌خندند و بر او آب می‌پاشند و برف و یخ به سوی او پرتاب می‌کنند و او از اعیان و اشراف عطایایی دریافت می‌کند و در عصر ما این رسم در شیراز و برخی دیگر از شهرهای فارس معمول است و او برای این کار باجی هم به حکومت می‌پردازد.»^۴

عمادالدین زکریای محمود قزوینی در کتاب *عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات* در مورد این آیین چنین نویسد: «روز اول آذرماه را روز هرمز خوانند. در این سواری کوسج است و این عادت است که جاری شده است از مردی کوسج که ریشخند مردم آن عصر بوده و به فارس بوده، سوار می‌شده درین روز بر خری و جامه‌های کهنه می‌پوشیده، و طعام‌های گرم می‌خورده و بدن خود را به دواهای گرم طلا می‌کرده یعنی می‌مالیده و آغشته می‌کرده [و ظاهر می‌کرده است بر مردم که او را حرارتی سخت هست، و



فیروز»، که جزء دسته‌های نوروزی خوان است، دارد.

در عهد سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (۷۳-۱۳۲۳ شمسی) در یکی از نمایش‌های کریم شیرهای، دلک و مسخره معروف دربار، مسخره‌هایی با نام‌های نمایشی «چوردکی»، «ریشکی»، «ماستی» و «پسیکی» صدا زده می‌شده‌اند. به نظر می‌رسد دو نام «ریشکی» و «ماستی» را کریم شیرهای از رشکی و ماسی اراک گرفته باشد.

ادیب‌الممالک، شاعر معروف اراکی، در بیتی از قصیده‌ای چنین می‌سراید:

ندیدم فایده ز احزاب جز ضدیت شخصی
خدا برچیند از بیخ این بساط رشک و ماسی را
که در این بیت رشکی و ماسی به معنای کاری را با تظاهر و نمایش و مسخرگی انجام دادن به کار رفته است و اصطلاح «رشکی و ماسی در آوردن» بین مردم اراک نیز با همین معنا رواج دارد.

پی‌نوشت

۱. سال ۱۲۳۱ هجری قمری، سالی است که قلعۀ نظامی بر ساخته «یوسف خان گرجی» تبدیل به شهری کوچک و شطرنجی شکل «سلطان‌آباد» شد. نام‌های دیگر این شهر عبارتند از: عراق عجم، اراک.
۲. ذبیحی، مرتضی، «موسیقی و نمایش عامیانه اراک»، فصلنامه راه دانش استان مرکزی، ش ۱۳-۱۴ (بهار و تابستان ۷۷)، ص ۲۲۱.
۳. بیرونی، ابوریحان، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، تهران: چاپخانه مجلس، چاپ هیجدهم، ۱۳۱۶، صص ۲۵۶-۲۵۷.
۴. بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه عن القرون الحالیه، (بی‌جا)، (بی‌تا)، صص ۵۶۲-۵۶۳.
۵. عمادالدین زکریای محمود قزوینی، عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات، لکهنو، ۱۹۱۲ میلادی، صص ۱۲۸-۱۲۹.
۶. گردیزی، محمود، تاریخ گردیزی، - زمین الاخبار، (بی‌جا)، (بی‌تا)، صص ۵۲۲.
۷. ذبیحی، مرتضی، موسیقی و نمایش عامیانه اراک، فصلنامه راه دانش استان مرکزی، ش ۱۳-۱۴ (بهار و تابستان ۷۷)، صص ۲۲۱-۲۲۲.

تغییر مهمی در آن صورت نپذیرفته است. محمد میرشکرایی، پژوهشگر و مردم‌شناس، این آیین را بازمانده‌ای از آیین‌های سومری مرگ و باز زنده شدن خدای گیاهی می‌داند که هم‌زمان با آغاز سال برگزار می‌شده‌اند.

رشکی و ماسی

یکی دیگر از آیین‌های نمایشی که در گذشته در اراک رایج بوده و می‌توان آن را تا حدودی منطبق با سنت «کوسه برنشستن» دانست، «رشکی و ماسی» است.

«چند روز به عید نوروز مانده، مردی که کلاه مخصوص و لباس‌های رنگارنگ می‌پوشید و تعدادی زنگوله به خود آویزان می‌کرد، به خانه‌های مردم می‌رفت و با حرکت اندام و به صدا در آوردن زنگوله‌ها این ترانه را می‌خواند:

رشکی و ماسی آمده
اونا که ما خاسی (می‌خواستی) آمده
سالی یه بار می‌آییم
دعاگوی شما مییم
خانم بالا شمایی
از خونه در نیایی
عرق داری می‌چایی
هر که دیه (دیگر) بیایه
آقاش سگ سیایه
«رشکی و ماسی اومده
اونی که می‌خواستی اومده»

و بدین طریق از صاحب‌خانه طلب نیاز می‌کرد و صاحب‌خانه نیاز او را، همانند نیاز ناقلی، برآورده می‌ساخت.^{۷۷}

رشکی و ماسی شباهت فراوانی به «حاجی

گذشت و گرما آمد و اندرین وقت بعضی از پارس این رسم به جای آرند از بهر طنز و مسخرگی را. ولکن بادبیزن زهر آن بیچاره بود و جامه غلیله جان کندن او بود.»^{۷۸}

در برهان قاطع، درباره آیین چنین آمده است: «کوسه برنشین، نام جشنی است که پارسیان در اول آذرماه، برپا می‌کرده‌اند. وجه یک چشم بدقیافه مضحکی را بر الاغی سوار و داروی گرم بر بدن او طلا می‌کردند و آن مرد مضحک، مروحه (بادزنی) در دست داشت و پیوسته خود را باد می‌زد و از گرما شکایت می‌نمود و مردمان برف و یخ بر او می‌زدند و چندی از غلامان پادشاه نیز با او همراه بودند و از هر دکانی یک درم سیم می‌گرفتند و اگر کسی در چیزی دادن اهمال و تعلل می‌کرد، گل سیاه همراه او بود و بر جامه و لباس آن کس می‌پاشید و از صبح تا نماز پیشین هر چه جمع می‌شد تعلق به پادشاه داشت و از نماز پیشین تا نماز دیگر به کوسه و جمعی که همراه او بودند و اگر کوسه بعد از نماز دیگر به نظر بازاریان درمی‌آمد او را آن قدر که می‌توانستند می‌زدند و آن روز را به عربی رکوب کوسج خواندند. گویند جمشید پیش از آن حرف بزند بهی بخورد و ترنج بیوید سال او را سعادت باشد.»

در مورد مبدأ این سنت تا کنون اطلاعاتی در دست نمی‌باشد. ابوریحان بیرونی، آن را به دوران خسروان (شاید ساسانیان) نسبت داده و در برهان قاطع آن را به دوران پارسیان (شاید هخامنشیان) می‌رساند.

بر اساس نقل قول‌های اشاره‌شده و شواهد موجود، این آیین، پیش از اسلام در ایران وجود داشته که پس از آن نیز ادامه پیدا کرده است و